

درخت آسوریک

از کتب پهلوی دوره اشکانی تنهاسالۀ کوچک و جالب و در عین حال مشکل در دست است که بنام «درخت آسوریک» مشهور میباشد. نام نویسنده این متن معلوم نیست ولی آنچه مسلم است این است که این جزوه کوچک در بعضی جهات از نظر دستور زبان با پهلوی دوره ساسانی تفاوتی دارد.

متنی که برای ترجمه فعلی انتخاب شده است از روی متون پهلوی چاپ جاماسپ جی مینوچهر جی جاماسپ آسانا بخش دوم از صفحه ۱۰۹ تا ۱۱۴ چاپ سال ۱۹۱۳ انتخاب شده است. (۱)

اولین ترجمه‌ای که از این متن منتشر شده است بوسیله M. E. Blochet

بلوشه و در *Revue De L' Histoire Des Religions* چاپ پاریس و بسال ۱۸۹۵ بوده است.

استاد روانشاد دکتر جمشید مانک اونوالا ترجمه دیگری از آن با انگلیسی تهیه نموده که بسال ۱۹۲۳ و در مجله مدرسه السنه شرقیه لندن دوره دوم شماره چهارم از صفحه ۶۳۸ - ۶۷۸ منتشر شده است.

خلاصه از این متن بتوسط استاد پهلوی دان کم نظیر روانشاد بهرام گورانکساریا تهیه شده که در مقدمه متون پهلوی چاپ شده است.

مرحوم جیوانجی جمشید جی مدی نیز این متن را مورد مطالعه قرار داده و یادداشت‌هایی بسیار مفید از آن تهیه نموده که در همین چاپ بنظر خوانندگان محترم میرسد. آخرین ترجمه‌ای که بنظر رسیده است ترجمه بیست بند اول آنست که بتوسط مرحوم ملک الشعراء بهار انجام شده و در کتاب سبک‌شناسی جلد اول از صفحه ۱۱۰-۱۱۱ آمده است که عین آن ترجمه در اینجا بشرح زیر نقل میشود:

و درختی رسته است و رای شهرستان آسوریک بنش خشک است و سر او تراست بر گش به نی مانند و برش بانگور، شیرین بار آورد. مردمان من آن درخت بلندم - بز بر من بیرون می‌آید و رقابت میکند که من از تو برترم به بس گونه چیز، مرا به زمین خونیرث (اقلینم چهارم) درختی نیست هم تن - چه شاه از من تناول کند چون نو آورم بار. تخته کشتی هاهستم و دکل بادبانها. جاروب از من کنند که و رازند مهن و مان (= خانمان). گواز (= برنج کوب و دنک) از من کنند که کوبند جو و برنج. دمینک (= دم کوره) از من سازند آذران وزن (۲) (= بادبزین) موزهام برزگران را و پای افزارم برهنه پایان را -

1- Pahlavi Texts edited by: Dastoor Jamasp jee Minoocher jee Jamasp Asana, Part II Bombay, 1913. pp. 638- 678

۲- بادبزین مرکب است از (باد) و (بزین) از ریشه (بز) و از فعل بزیدن و وزیدن، آتش وزن نیز همان فعل است که با آتش ترکیب شده است و اینجا آتش وزنای عطف بیان یا بدل دمینک است و اگر (وزنان) باشد فاعل جمله است.

ریسمان ازمَن سازند که پای ترا بندند - چوب ازمَن کنند که پایهای ترا ماچند (۴) میخ ازمَن کنند کت سرنگون آویزند . هیزم آتش‌هایی را که ترا مهیاو برشته سازند - تابستان سایه بانم بر سر شهریاران - شکرَم برزگران را - دوشابم آزاد مردان را .

تینگوی (۱) ازمَن سازند ... و دارودان بینی شهر بشهر برند یزَشک بر یزَشک آشیان (قفس) مرغکانم و سایه کاروانها . هسته بر افکنم به نو بوم رست برای اینکه مردم فقیر بسبب من منتفع گردند . سرشاخهای من باشد زارین - علاوه بر این داند نیز آن مردی که شراب و نان ندارد که در آن هنگام از میوه من بخورند (یعنی وقتی که فصل پائیز رسد و سرشاخهای من طلائی شود علاوه بر همه منافی که شمردم فقیر نیز از میوه من خواهند خورد) .

دو رقیب و دو هم نبرد بایکدیگر در آویختند وقتی که درخت آسوریک این سخنان را گفته بود .

جناب آقای حکمت نیز در طی سلسله سخنرانی های خود در دانشگاه کلکته تحت عنوان ادبیات فارسی و که در سالهای ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ - ایراد نمودند از قول پرفسور بنوئیست از درخت آسوریک ذکری بمیان آورده که بطور تفصیل در مقدمه انگلیسی از آن یاد شده است .

در ترجمه فارسی فعلی که با ترجمه های دیگر اختلاف دارد بعضی کلمات از نسخ مختلفی انتخاب شده که در پاورقی بدانها اشاره گردیده است و در مواردی که متن ناقص بنظر رسیده کمال کوشش بعمل آمده است تا با مقایسه نسخ مختلف متن صحیحی داده شود .

از طرف دیگر سعی شده است تا نزدیکترین واژه فارسی ای که با واژه پهلوی در متن خویشی دارد بکار برده شود و عبارات ترجمه فارسی بهمان شیوه جمله بندی در زبان پهلوی متن اصلی درآید . ضمناً نسخه بدلهاائی که در زیر نویس بعلائم و غیره مشخص گردیده است نسخی است که مورد استفاده دستور جاماسپ منوچهر جاماسپ در چاپ کتاب «متون پهلوی قسمت دوم» قرار گرفته است .

ترجمه فارسی

«بنام یزدان»

- ۱- درختی رسته است آن طرف شهرستان آسور ، بنش خشک است - سرش تر و برگش به ننی ماند - برش بانگور [اما] بر شیرین دهد .
- ۲- ای مردمان - من آن بلند درختم - بزبان رقابت میکند که : « من از تو به بس گونه چیز برترم .»
- ۳- « و به خوینرت (= اقلیم چهارم) زمین درختی نیست که مرا برابر باشد . چه شاه ازمَن تناول کند چون میوه نو بار آورم .»

۱- تینک و تینگوی . همان است که در عربی طَبِیق شده است و در خراسان هم اکنون تینک به جعبه های سرگشاده و ته پاریک گویند که انگور بدان حمل میکنند - منوچهری گوید :
وانکه نه تینگوی اندر سپردشان و زنانکه نگنجد بدو در فشردهشان

- ۴- « من میله کشتی ها هستم »
 ۵- « من دکل بادبانها هستم » .
 ۶- « جاروب ازمن کنند که ورازند مکان ومان (= خانمان) » .
 ۷- « گواز (= برنج کوب و دنک) ازمن کنند که کوبند جو و برنج » .
 ۸- « دمینک (= دم کوره) ازمن کنند آذران وزن (= دم کوره که مشتعل کند آتش کوره را) » .
 ۹- « موزهام برزیگران را »
 ۱۰- « پای افزارم برهنه پایان را » .
 ۱۱- « رسن ازمن کنند که پای ترا بندند » .
 ۱۲- « چوب از من سازند که پایهای ترا ماچ کنند » .
 ۱۳- « میخ ازمن کنند که ترا سرنگون آویزند » .
 ۱۴- « هیزم آتش هستم که ترا در آن برشته و بریان کنند » .
 ۱۵- « درتابستان سایه بانم بر سر شهپریان » .
 ۱۶- « دشکرم برزگران را - انگبین ام آزادمردان را » .
 ۱۷- « تبنگوی ازمن سازند دارودان که از شهر بشهر برند [دارو] بزشک بریزشک را » .
 ۱۸- « آشنیانه (= قفس) ام مرغکان را - سایه ام کاروان را » .
 ۱۹- « هسته بیافکنم ((که)) به نوبرم (= سرزمین) رست (= روئید) تارزانگان مردم (= مردمان فقیر) ازمن بهره برند » .
 ۲۰- « من دانم از زادات تو . هنگامی اتفاق افتد که آنها رانان و شراب برای خوردن نیست . آنها از میوه من تناول کنند ، سپس سرشاخهای مرا پیچند » .
 ۲۱- « هنگامی که درخت آسوریک این گفته ها را تمام کرد - بز نیز پاسخ گفت : « من از تو گفتار ب مدت زیاد شنیدم تا با من بجنک خواستی - وقتی ازمن پاسخ شنوی پشیمان خواهی شد و مردم ترا از سخنان لاف و گزاف سرزنش کنند » .
 ۲۲- « ای شاه بلند پایه - بدان که شاهنشاهی مانند جمشید که برای زمان درازی پادشاهی کامل بود و با خوشی زیست و رنج و دردی برای دیوان بود . »
 ۲۳- « ای مردم اینجا درختی خشک که سرش زرین است » .
 ۲۴- « سرتو بمانند سر کودکان زرین است » .
 ۲۵- « بیار بردن سزد دانانه از یک دش آگاه (= نادان . بد آگاه) اگر که [مثل من] بار برد و بی سود است برای بلند قدی مانند تو که حمل بار کند » .
 ۲۶- « اگر ت پاسخ گویم ننگی گران [برای من] بود » .
 ۲۷- « گویم سخن همانطور که یک پارسی (= اهل پارس) سخن گوید . که تو میروئی و خشک میشوی چون درختان بی بر » .

- ۲۸- «اگر تو بر آوری مردمان آنرا بر زمین هلند (= رهاکنند - گذارند) مانند پشکل گوسفندان .»
- ۲۹- «خودگمانی (= گمان میبری) که کسی هستم همانطور که یک روسپی زاده کسی است .»
- ۳۰- «می شنوی . ای دیوبلند - از توبه بیکارم [همچنانکه] مزداپرستان تا روزگار بهرام ورجاوند [بر علیه جد دنیان] به بیکارند .»
- ۳۱- «جدا از شیرمن که بزم یشت و یزشن اهورامزدا کردن نشاید .»
- ۳۲- «در انجام یزشن یزدان و گوشورون ایزد که برای چهارپایان انجام شود - نیرنگ (= Nirang) ازمن است .»
- ۳۳- «آنچه باریشم که بر پشت دارم - جدا ازمن که بزم نشاید [بدست] کردن . (= بجز من که بزم از کسی دیگر چنین پشمی میسر نشود) .»
- ۳۴- «کمراز من کنند که با مروارید آریند .»
- ۳۵- «موزه ام سزای آزادگان و ساز و برکام [سزای] نجباء و دستکش ام بر دست شاهزادگان و پادشاهان هم مرز .»
- ۳۶- «مشک آبدان ازمن کنند بدشت و بیابان - در روزهای گرم - آب سرد و خنک ازمن است .»
- ۳۷- «مشک های کوچک ازمن کنند و مجلس سوز (= جشن و سرور) آریند [نیز] سوز (= جشن و سرور) بزرگ از [گوشت] من آریند .»
- ۳۸- «و شهریاران و کدخدایان و دهداران [که] سروریش پیریند - باشکوه [و] بزرگی مرا در کنار دارند .»
- ۳۹- «نامه از [پوست] پرورده من کنند [و] دبیران دفتر و پرداخت و مزد بر من نویسند .»
- ۴۰- «زه ازمن کنند که [با آن] گور به بندند . برک (= نام پارچه خراسانی) ازیشم بز کنند که آزادان و بزرگان بردوش گیرند .»
- ۴۱- «تسمه ازمن کنند که با آن زمین بندند که رستم و اسپندیار بر آن نشینند - که پیل مست بزنجیر دارند تا بکار زانند کار دارند . همانگونه هست که بندند زمینها را برای شکار - ازمن کنند . جدا ازمن که بزم اینها را [ساختن] نشاید .»
- ۴۲- «انبیان ازمن کنند و در آن گذارند نان و شربت و پنیر و روغن خوراکی [و] کافور و مشک سیاه و خز تخازی [و] بسیار جامه های شاهوار . [و] جامه های شایسته کنیزکان بانبان دارم .»
- ۴۳- «اندر ایرانشهر کشتی (= بندیکه زرتشتیان بر میان بندند) ازمن کنند . ازیشم سپیدمن تشک شاهوار برای بزرگان سازند . از من جامه برای سینه و گردن کنیزکان سازند . ازمن سازند بندی که گاووان برهم بندند .»

- ۴۴- سروی [به بلندی] دهوی تست Vitest (= مقیاسی است) بر پشت دایرم و کوه بکوه روم . کشور های زیاد از هندوستان تا دریای وروکیش مردمان مختلف زیوند . در آنجامردمانی اند به بلندی يك Vitest ودر چشم خوانند (= که چشم ها برسینه دارند) باسره که بسک مانند و گوش ها که بخر گوش مانند و مردمانی که برک درختان خوردند . [همه] از من شیردوشند - زندگانی همه از [قبل] من است .
- ۴۵- پیش پارك (= نوعی خوراك است و بعضی سفارح میگویند) از من سازند - [و این] انوشه خواتر (= نوعی خوراك) که شمشیر یاران و نجباء و بزرگان خوردند . بهمین سبب من بر تو ای درخت آسوریک ، برترم .
- ۴۶- د وازمن گیرد شیر و پنیر برای جوانان و ماسبت و کشك [از شیر من 6 سازند] .
- ۴۷- د و مزداپرستان یاداب از پشت من دارند .
- ۴۸- د چنگ و نی و خانوار (؟) و بربط و تنبور همه که زنده و سرایند ، از من سازند . بهمین سبب من بر تو ای درخت آسوریک ، برترم .
- ۴۹- د چون بز بازار برند و بفروش دارند هر که [را] ده جوزن (= واحد پول) نیاشد فراز بز نیاید . بدوشین کودکان جان خواستك (= نام میوه) خوردند ، ایشان فراز افکنند بدو آترا .
- ۵۰- د اینم سودونیکی (= اینهاست سود و نیکی من) ، اینم دهش و درود (= اینهاست دهش و درود من) که از من که بزم بر همه زمین برفته است .
- ۵۱- اینهاست سخنان زرین من که به پیش تو آوردم - چون مروارید که به پیش خوك یا گراز برند و یا چون چنگ که به پیش شتر مست زنند .
- ۵۲- د از بن (= ابتدا) گویند : ، از بن دهش (= ابتدای آفرینش) که من ترا از بین میبرم ، و من چرم باخوشبوی گیاه تازه از کوهها و آب سرد از چشمهها نوشم .
- ۵۳- د توکی (= چه وقت) کسی را در اینجا گرسنه دیده ای ؟
- ۵۴- د بز به پیروزی شد . اندر خوشنامی در بهشت گروثمان بسر برد او که این را نوشت . او دیرزید و دشمنانش گریان باشند و سر دشمنانش مرك بینند .
- کسی که دستور داد این را نویسند و کسی که این را نوشت هر دو دیرزیوند در این گیتی و خوشنام و در آن جهان روانشان بوختار (= آزاد و شاد) باد - ایدون باد (= این چنین باد) .

پایان